

اما شرح احوال مشاهیر مومنین از اهل بادکوبه و دیگر  
 بلاد قفقاز آنانکه در سنین اشراق شمس جمال ابهی میزیستند  
 در بخششش نگاهشتیم از آنجمله ملا صادق بادکوبه که چون  
 بازنمای خروج از روش حزم و احتیاط نهاد بهائیان ناچار  
 قطع رشته الفت کردند بد رجعه که شبی میرزا علی محمد و رقابا  
 دو سرش آقا عزیز الله و آقا روح الله در خانه آقا عبد الفـور  
 با جمعی از مومنین احتفال داشتند و ملا صادق نیز بود و تنی  
 تعرض و اهانت نموده و پیرا از مجلس بیرون کرد و روزی دیگر  
 برسم دلجوئی بخانه اش رفته تسلیت داد و بهائیان چند بار  
 شکایت از وی حضرت اعظم <sup>غصن</sup> نوشتند در جواب فرمودند که اگر شما  
 ملا صادق را نمیخوا<sup>هید</sup> من او را نمیخواهم و او را بعدگذا طلبیدند  
 لا جرم ملا صادق بارض مقصود شتافت و ایامی در جوار فضل  
 و تربیت بسربرد آنگاه مامور باکو گشت و چون باز آمد احوال و اعمال  
 گذشته را طومار پیچید و بزوی قاضی باعامه و منتهی ادب و وقار  
 با مردم سلوک کرد و با اخلاق و احوال مرضیه بنشر نفعات ابهی  
 پرداخت و این در سال ۱۳۱۳ بود که ناصرالدین شاه در  
 طهران مقتول گشت و ما بین مردم چنین شهرت یافت که  
 بابیه و پیرا گشتند و با وجود تلگرافهای دولتی که بهمه جابرای  
 رفع انتشارات مذکور و جلوگیری از مفساد مخابره شد معذلسک  
 اهالی قفقازیه بسوء تصور و اثر تعصب باقی ماندند و مسافرین

زائرین بهائی را که از یاد کوبه میگذشتند از بیت و آزار مینمودند  
 و در چنین احوال ملا صادق روزی هنگام عصر بتفرج بستانها<sup>ی</sup>  
 خارج بلد رفت و تا پاسی پس از سپین در آنجا بود در تاریکی  
 با کسی نشسته گفتگو میکرد و تنی از دشمنان که خود را پنهانی  
 گرفته بود با گلوله تفنگ سینه اش را نشان کرد و او پرسیدن  
 گلوله چنین گفت آخ آی بیاکه روزان و شبان نگران و جوپای  
 تو بودم و وصیت کرد که متعرض قاتل نشوند و آثاری که از حضرت  
 عبدالبهاء در حقش رسید مقدار تعلق آنحضرت را بوی واضح  
 میدارد و ما کیفیت شهادتش را هم در بخش سابق نوشتیم .

دیگر ملا ابوطالب سابق الوصف با پسرانش استاد علی  
 اشرف و استاد آقا بالا که عائله واسعه تأسیس کردند و رکسن  
 جامعه بودند در بناء مقام اعلی در صفح جبل کرمل چنانچه  
 در بخش سابق آوردم زرافشانی کردند و بایی از ابواب بنساء  
 بنام باب الاشرف لقب داده شد و ملا ابوطالب آخر العمر  
 در حیف اقامت داشته حسب دستور حضرت عبدالبهاء در حجره  
 تحتانی مسافر خانه بعاند و از سهمش از انار باغ فردوس استفاد  
 میبرد و از تشرف محضر آنحضرت قوت مییافت و در غالب عکس  
 جمعیتی حضور داشت تا در آنجا در گذشت دیگر میرزا عبدالحق<sup>لی</sup>  
 یوسف تخلص سابق الوصف عمری در تبلیغ و شعر سرائسی  
 بپایان برد و برادرانش نیز در ایمان بود و دیگر میرزا عبدالمؤمن

سابق الوصف وپسرش آقا اسد اللہ زرگراف که بغایت نیکو و اخلاق و اعمال سالہار رئیس محفل روحانی باد کوپہ بود دیگر مشہدی امیر شہیرا ز اہل بلخانی کہ از قتالان و غارتگران معروف مسلمان بود و بالآخرہ باندیشہ از کیفر رستاخیز بعلائی رجوع کرد و ملا و پیرا بقتل یک تن معروف از این طائفہ رہ نمود و مشہدی امیر بدین قصد بدکان آنمظلوم رفت ولی بانیسروی ایمان و اخلاق و مسالمت منطق و یمتنبہ و فائز باہمان گشتہ فرشتہ<sup>۱</sup> مملو از روح پاک و نیکی گردید دیگر از معارف بہائیان آنجا آقا موسی نقی اف ملیونر شہیر کہ مالک قسمتی مہم از نفست باد کوپہ بود دیگر میر علام و کربلائی قاسم مذکور دیگر عبد الوہاب و کربلائی کشی و کماندار و غیر ہم و احتفالات بہائی قبل از تاسیس مسافر خانہ مذکور غالباً در خانہ ملا ابوطالب و کربلائی ابوالقاسم<sup>۲</sup> و یا آقا سید نصر اللہ باقراف رشتی تاجروساکن باد کوپہ منعقد میگردد .

دیگر از معارف بہائیان میرزا علی اکبر خان از اہل نخجوان کہ از باد کوپہ سفری بآذربایجان نیز کرد و کیفیت سفر امریکا و حالات مبارکہ حضرت عبد البہاء و خطابہ ہای آنحضرت را برای ہمہ بیان ہی کرد و جمعی از ارامنہ منجذب شدند پس بباد کوپہ عودت کرد و بمحض حضرت عبد البہاء در بلاد غرب پیوست و بالآخرہ آنحضرت دختر آقا حسین آقا

قهوه چی بن حاجی علی عسکر تبریزی از قدماء مؤمنین رابا و  
ازدواج دادند و عاقله از ایشان تأسیس یافت و میرزا علی اکبر  
در حدود سال ۱۳۳۷ در ریاد کومه درگذشت دیگر میرزا  
حمید رعلی از اهل نخجوان و نیز میرزا اسمعیل خان از اهل  
نخجوان که سالها در رشت در بانک استقراض روس کار میکرد  
و از مخلصین این امر بنفایت نیکو اخلاق و عضو محفل روحانی بود.  
و از اشهریهائیان قفقاز مشهدی عبدل از اهل قره قوزلق  
از قرای تابعه بردع قراباغ که در بردع مقیم و مشتغل بکسب  
و داد و ستاد شیخی مطلع از کتب و اخبار و اشعار عرفان و کسی  
و متجسس بود و بملاقات و مکالمه با آقا سید اسد الله قمی مؤمن  
شد و از شدت اشتغال خواست در ریاز فریاد ظهور برکشند  
و آقا سید اسد الله مانع گردید ولی پس از سفرش چنان کسرد و  
اهالی چندان ویرازند که بخاک هلاک افتاد و متاع دکانش  
را بیضا بردند برخی از دستانش رسیدند و پیرا بخانه بردند تا  
پس از چندین بهبودی یافته با عاقله بتقلیس رفت و حاجی محمد  
صادق احمد اف میلانی از وی پذیرائی نمود و پاکتھی چند بباد کو<sup>به</sup>  
رفت و بسهائیان و پیرا برای تبلیغ به قریه بالاخانه فرستادند و او  
در آن مجالس از چندی به نجاری مشغول شد و به حکمست  
تبلیغ کرد و سودی ندید و روزی در مجمع انام بقبرستان که به  
برانگیخت و تشییع جنازه مجتمع بودند خطابه داد و مستمعین را بتجسس

مشهدی عمران که از معتبرین مقتدرین بود بمنزلش رفته جویا گشت و سه روز بدین طریق گذشت و مشهدی عمران ویرا بسر روز اول شیخی و پروردوم و سوم صوفی و طبیعی گمان برد و روز چهارم بمقصدش رسیده ایمان و انجذاب حاصل کرد و متناوباً قریب سی و شش تن از صلجاً قریه بهدایت رسیدند و اهالی بشنیدند و از قول مشهدی عبدل نزد ملای واعظ محل سعایت کردند و بالاخره ببادکویه آنگاه بسالیان رفت و نشرنفعات ابهسی کرده ببردع مراجعت نمود و بالجمله در بلاد و قرای قفقازیه نفوس کثیره را تبلیغ نمود و مکرراً در مجالس عظاما با علما مناظره کرده همه را مغلوب ساخت و در حدود سال ۱۳۲۱ بمشقی آباد و مرو و تخته بازار رفته با مآلهای تراکمه مصاحبه کرد تبلیغ نمود و بالاخره در سال ۱۳۴۴ با عاقله بعشق آباد رفته توسط سن گرفت و مکرراً مسافرت تبلیغیه بقفقاز و ترکستان نمود خصوصاً بسال ۱۳۲۸ که از عشق آباد تنی چند در میدان رایست افراختند اسفارتائید شعاری ببلاد قفقازیه کرد و در چندین بلد آشوب و غلغله بیانمود و جمعی رامهتدی ساخت و در چند بلد او را اخراج کردند و در گنجه محبوس کردند و در زندان زبان تبلیغ کشود سه تن را بشریمه الهیه آورد و تقریباً ده سال بدینموال در عشق آباد بسربرد و در او خرایام در چار فلج و ملازم بسترگشت و بعد از پنج ماه در گنجد شهبست

واز شناخته گان احبای قریه قوزلق ونیز بردع مشهدی یساری  
 ویردی ومشهدی شیرین وداش عمواقاعلی چایچی بودند  
 وبردع ویالا خانه مرکزی از مراکز جمعیت وتاسیس محفل روحانی  
 شد ومشهد عبدالمشهدی امیر پهلوان قتال مذکور یاد کوبه را  
 تبلیغ نمود که بنوع مذکور برای کفار قتل وگناهان بزرگی خود  
 از آخوند ویرا بقتل مشهدی عبدالرهنمائی کرد و سه نوبت پی  
 قتلش بدکان خیازی با اسلحه پنهان رفت ویا آنکه آنمظلوم تنها  
 بود بعلت امواج محبت وسخنان موثر روحانی ونصیحتش عمل  
 بمقصود نمود وناچار ایمان بامرابهی آورد ومشهدی عبدالمشهدی  
 وآزار بسیار از مردم دید وچند بار نزد خطر قتل رسید نوبتی  
 اهل بازار ویرا بمیان گرفته بردند وبقالی جوهر سرخ باشیشه  
 بسرش ریخته چهرش را کلکون ساخت وآینه بدستش داد که  
 رویش را بنگرد ونوبتی در قریه بالی نلوا خیازی شرکت کرد ونقود  
 بسیار گرد کرد وشریک وی را بنام بابی ازدکان دور نمود وایخانه  
 مشهدی جبار نعلبند تهریزی پناه برد واورا هدایت کرد ونیز  
 نوبتی حاجی ملاعلی مراغه<sup>ای</sup> مجلسی فراهم کرده اورا حاضر  
 ساخت ودر باره امرابهی مکالمه نمود وعا جزومغلوب گشت وشدت  
 وغلظت پرداخت و حاجی رجب نام از حضار آبدهن بچهره  
 آنمظلوم انداخت وواخطاب بحاجی ملاعلی اکبر کرده چنین  
 گفت مجلس شما بمجلس قیافا شباهت بسیار دارد ویالا خسره

آزار بسیار بر او وارد ساخته بیرون راندند و کربلائی عمران و  
 مشهدی امیرمذکور درین مجلس حقانیت این مظلوم و عداوت  
 و عصبیت ظالمین را برای العین دیدند .  
 دیگر میرزا حبیب الله اسرائیلی سابق الذکر مقیم سنندج  
 در بلاد ایران مؤمن شد و سال ۱۳۱۸ بمشوق آباد هجرت  
 و وطن کرد و بجوراب بافی و صابون پزی و آینه سازی و غیرها  
 اشتغال جست و در هدایت بیخبران خصوصاً کلیمیسان  
 استعدادی مخصوص بروز داد و قریب شصت تن از کلیمیسان  
 سپاهی لهستان را مهتدی ساخت که تنی از آنان یعقوب  
 نام در کنیسه یهودی محابا تبلیغ نمود و دیگران ورسیل نام  
 باشند اعمال ایمانی برافروخت و همهمه در اهالی افتاد و آنند و  
 عریضه بحکومت داده از قانون مستفسر شدند جواب رسید  
 بجزاسلاود یگران مخیر و مختارند و پس از اقامت چهار رسال  
 در عشق آباد برشت رفته در د اثره راه شوشه رشت و طهران  
 داخل گردید و دستور از حضرت عبدالبهاء بوی رسید که در  
 روسیه مشغول تبلیغ خصوصاً فیما بین کلیمیان باشد و لسی  
 در اجراء امر چندی تاخیر شده در آن اثنا مریض گشت و در  
 قزوین بمعالجه پرداخت و تناول دوائ اشتباهی گسه  
 داروخانه باوداد در گذشت و از منجد بین باین امر در سنین  
 متاخر حسین بیک پردعی بود که در بلاد روسیه همت بتبلیغ  
 نهاد و در سمرقند و تاشکند و مسکو و ولنین گراد و ریپول و کسلاود سکی

نشرنفعات ابهون نموده و در اثر سعی و تاثر کلامش در آریول  
هشت خانوادۀ بهائی بعرصه آمدند .

و در تفلیس بسال ۱۲۹۶ بنوعی که در بخش ششم  
نگاشتیم حاجی علی اکبر بن حاجی احمد میلانی مقیم شده  
تا سیس حجره تجارت کرده تبلیغ نمود و برخی از بهائیان  
بلاد آخری بآنجا رفتند اقامت گرفتند و متدرجاً عدۀ جمع شدند  
و احمد اف مراسلات با عکا داشته طرف مراجعات امریه قرار  
یافت و در هنگامه فتنه گنجه و شهادت بعضی از بهائیان تنی  
چند از آنان گریخته بتفلیس مقیم شدند و دولت برخی از ملاها  
راحت المراقبه بتفلیس فرستاده در قلعه محبوس کرد و فتنه  
خاموش گشت ولی جوانی از احمد اف ها مهدی نام در گذشت  
و مسلمین در قبرستان خود بارندادند و در روز میت بر جاماند  
تا با هتمام آنان مقداری زمین از بلدیّه گرفته میت را دفن  
کردند و همانجا قبرستان بهائی تفلیس تأسیس یافت و طولی  
نکشید که کوچه مجاور قبرستان را بنام بهائی اسکی اولیّه  
نامیدند و بعد از آن میرزا اسماعیل مشکات و بعضی دیگر از این  
طایفه در آنجا مدفون شدند و از مؤمنین تفلیس خواهی اساطور  
ادیمی در حدود سال ۱۳۳۳ ایمان آورد اولادند داشت  
و استاد لایه بزبان ارمنی و بعضی آثار و مقالات بد آنزبان  
ترجمه کرد و عاقبت در طهران در سن ۵۷ سالگی در سال

۱۳۵۸ درگذشت .

وازمعاریف اهل تفلیس ملاعبد السلام شیخ الاسلام  
 آنجا بود که چون باصداق ها از بهائیان معروف و متمسکین  
 شیروانی آمد و رفت داشت و آنان چند بار ویرا اخبار کردند  
 تا بمنزلشان رفته با حاجی علی اکبر احمداف در باره این امر  
 مکالمه کردند و در هر بار ملزم و مفحم گشت و آنان گفت شنیدیم  
 باعنا مراسله میکنید و من میخواهم و جیمزه بنویسم تا بفرستید  
 و یا عنوان دهید که من خود فرستم و آنان خواستند سئوالش  
 را دانسته خود با بعضی از دانشمندان عابریهائی جوابی  
 گویند او اظهار نمود میدانید من مغرض و معاند نیستم و مطالبی  
 است باید از آنجا پرسم و عنوان حیفا و آقاسید تقی منشادی را  
 گرفت و طولی نکشید خبر آمد که شیخ الاسلام رساله در رد این  
 امر نوشته طبع و نشر کرد که نسخه <sup>ای</sup> یک عباسی میفروشند و مدتی  
 بسیار نگذشت که حسب اجازه حضرت عبدالبهاء رساله  
 مختصر بقلم آقا رضا قناد شیرازی در جواب رساله اورسیس  
 و حاجی احمداف نوزده نسخه چاپ ژلاتین نموده برای ملاها  
 قفقاز فرستاد و نسخه اصل را برای خود شیخ ارسال داشت  
 و پس از نشر رساله رد و هم رساله جواب فیما بین اهل  
 همه افتاد و ملتفت شدند که شیخ بقصد امریهائی تیری  
 رها کرد ولی بر امر مقدس اسلام اصابت کرد و مورد حمله مسلمین

قرار گرفت و کتباً و شفهاً فحش و ناسزا با و گفتند و روزی در بازار آقا ستار صمد اف را ملاقات کرد<sup>۱</sup> گله و شکوه زیاد از تعرضات بهائیان نسبت بخود نمود و مفهومی شد که مکتوبی با پست به از شیروان برایش رسید که سب و شتم بسیار در آن بود از جمله اینکه بهائی را بهانه نمود از احاد مردم تکدی کرده عباسی جمع میکند که صرف مشروبات نمائی و اوگمان برد که نویسند<sup>ها</sup> از بهائیان اند ولی بهائیان شیروان تجسس و کوشش کرده صاحب مکتوب را که یکی از مسلمانان بود شناختند و با وخبر دادند پس شیخ برای خلاصی از ماجری رساله ثانیه را نوشت و بعداً فرستاد و حسب امر حضرت عبدالبهاء آقامیرزا ابوالفضل کتاب فرائد را نگاشت و همینکه از طبع خارج شد سه مجلد برای حاجی احمد اف ارسال داشت که خود چند بار مطالعه کند و نسخه<sup>ای</sup> را بشیخ بدهد و لذت سه ماهی نگذشت و قاضی ملا محمد حسن آن خواند که با بعضی از مبلغین بهائی صحبت کرده چاره جز قبول نمیدید خبر یافته از یکطرف بشیخ یاد آور شد که آنچه گفتیم با این طایفه مپیچ نشنیدی و از طرف دیگر خود سعی بسیار کرد که نسخه از کتاب بدست آرد و باوند اند ولی بهرام بیگ از اماناء دولت نسخه از کتاب متعلق بخودش را بخانه مفتی افندی از اهل سنت و جماعت گذارده خود بکنجه رفت و چون عودت نمود مفتی افندی که مطالعه کرده

اللہ  
 بود با و گفت که من کتابی باین تمامی ندیده و نشنیدم سبحان  
 ملاهای اسلام میخواهند اظهار علم کنند و موجب بدبختی  
 خود میشوند و تا دنیا باقی است لوث این از امان شیخ بدبخت  
 جدا نمیشود تا نسخه را در روز عیدی بواسطه مستخدم صمد اف  
 عید یانه برای شیخ فرستادند و او پس از مطالعه نسبت با حبا  
 و این فئه خصوصاً حاجی علی اکبر احمد اف بیشتر احترام نمود  
 و چون برخی از متنفذین اعتراض کرده گفتند نه رد نویس و مردم  
 را تنفیر کن و نه مدح کن و چندین پذیرائی از بهائیان بعمل  
 آرد و جواب داد که من بهائیان را بد نمیدانم و رد ننوشتم  
 فقط امری مختصر نگاشتم که موجب صد ورونشر چنین کتابی  
 حجیم گردید چگونه ممکن است پانزده ملیون نفوس کسه  
 بهاء الله را خدا امید انند و غالباً عالم و فاضل میباشند بد شمر  
 شوند .

و اما سمرقند پایتخت بزرگ و مقبره امیر تیمور مشحون از  
 مفاخر بزرگ دینی که از آن جمله قبر قثم بن عباس عموزاده پیمبر  
 و برادر رضاعی حضرت حسین بن علی و از شهداء مسلمین که  
 در زمان معویه با سعید بن عثمان بن عفان بد آنجا رفته در  
 جنگ کشته شدند ابتداء رسال ۱۳۰۳ هـ ق آقا موسسی  
 و آقا رحیم پسران آقا محمد صادق از بهائیان اسرائیل مشهد  
 بدانشهر رفته بتجارت مشغول شدند و الواح متعدده از

حضرت بهاء الله خطاب بايشان صدور یافت و آقاموسی سه بار و آقا رحیم دو بار متدرجاً بارض اقدس بحضور حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء رسیدند و آنان سالهای متعددی در سمرقند بوده تا درگذشتند و برادر کوچکشان آقامهدی بعداً برقرار بود و بعد از ورود و برادر مذکور آقامیرزا مهدی رشتی در سال ۱۳۰۵ در آنجا تجارت چای تأسیس نمود و تبلیغ بسیار نمود و بعداً مهدوی دیگر از بهائیان عشق آباد و ایران برای کسب و تجارت بآنجا رفته ماندند تا آنکه در اوایل سال ۱۳۰۷ آقا میرزا ابوالفضل گلپایگانی از جانب حضرت بهاء الله مامور مسافرت ترکستان محض تبلیغ علماء سمرقند و بخارا شد و مقدار سه سال یا بیشتر در سمرقند زیست کرد با اغلب علماء صاحببیت تبلیغی کرد و نبأ علی هذا شروع امری آنجا را از سال ۱۳۰۵ باید گرفت که عدّه از بهائیان بلاد متنوعه ایران مجرداً یا با عاقله محض تجارت و کسب در آنجا اقامت گرفتند چنانکه شماره رجال بهفتاد رسید و نوبتی بتحریر متعصبین ایرانی قاضی و مفتی و حکمران تعرض نمود و برخی از مومنین را هنگام بازپرسی توقیف آنگاه تبعید کردند و میرزا مهدی مذکور عرضهای بمرکز تاشکند داد و توضیقات رفع شد و بالجمله متدرجاً جمعیت مزید شد و اجتماعات روحانیه مستمر داشتند و پیوسته مبلغین زهاب و ایاب کردند و همت بتبلیغ نهادند و قرائتخانه بنام

وحدت تأسیس کردند و آقا میرزا ابوالفضل با کثیری از علما یهودی  
 و مسلمین صحبت و محاجه نمود و معدودی از مآلهای اسلام  
 اظهار تصدیق و ایمان نمودند چنانچه دفعه ان قاضی نیاز  
 که قاضی کلان سمرقند میگفتند با او قرار گذاشت که جمیع علما  
 را در خانه خویش جمع نماید و صحبت کنند و اقبول کرد و اتمامت  
 علما را در روزی معین دعوت کرد و میرزا حاضر شد که با آنسان  
 مباحثه نماید ولی از آنان فقط عیسی خان مدرس حضور یافت و  
 گفتند عبد الرحمن خواجه که اسن و اعلم همه بود مانع شد پس  
 میرزا با ملا عیسی خان صحبت نمود و آشنائی بهم رساند و قرار  
 گذاشتند که در یک مجلس به فراغت تمام با هم نشستند صحبت  
 نمایند و تا بجائی منتهی نشود و یکطرف ملزم نگردد مجلس را  
 ختم نمایند بنا علیه در خانه عیسی خان این مجلس را معین  
 نمودند و سه نفر دیگر از علما نیز حاضر شدند و الی سه شبانه  
 روز متماداً صحبت کردند و ملا عیسی مجادله و مخالفت کرد و تا  
 اندازه کاربخشورت انجامید و مجلس ختم و متفرق شدند  
 و کویا معدودی از مآلهامانند ملا عبد الواحد و ملا احمد خان  
 و چند تن دیگر در آن ایام تصدیق نمودند ولی در خفا  
 زیستند و کسی را تبلیغ نکردند که اشهر از کل ملا عبد الواحد  
 بود و شهرت بنام بابی یافت و حسب آنچه گفته شد میرزا  
 ابوالفضل با چند نفر از علمای یهود نیز صحبتهای زیاده  
 کرد و عاقبت بحثشان باینجا خاتمه یافت که تا سنه  
 تریه صبر نمایند اگر موعودشان ظاهر نشد آنگاه بهائی شوند

و سنه تریه را سال ۱۹۱۹ مطابق سنه ۸۶ بیانی گفتند و از  
 مهاجرین مسلم نژاد بهائی ایرانی اول کسیکه در سمرقند  
 توطن گرفت حاجی میرزا حسین قناد یزدی بود که در حد و  
 سنه ۱۳۰۵ ب سمرقند رفته بقنادی پرداخت و با آنکه بموجب  
 مقررات در بلاد ترکستان افرادی ایرانی نمیتوانستند خانه  
 و ملک بخرند او بهر وسیله بود متشیت گردید تا خانه در شهر  
 کهنه نزد یک چهار سوق خرید و عمارت ممتاز و طبقه بنا نمود و  
 الی سنه ۱۳۳۹ در آنجا ساکن و آنجا را مسافر خانه نامید  
 پیوسته بعضی مسافرین و مبلغین بهائی در آنجا وارد میشدند  
 و تقریباً در آن مدت مرکز بهائیت در سمرقند خانه مذکور بود و لسی  
 در او احوال انقلاب چون تمولش از دست رفت خانه را بقیامت  
 نازلی بفروخت و اولادش متدرجاً بعشق آباد کوچیدند و او  
 خود نیز در آخر حیات با آنجا حرکت کرد و یگر میرزا حسین بن  
 ملا علی بگستانی در سنه ۱۳۱۱ فراراً از مشهد بعشق آباد  
 گرسید و ب سمرقند اقامت گزید و ملا علی خودش نیز آمد و نزد پسرش  
 ب سمرقند بماند و در سال ۱۳۱۴ بحضور حضرت عبد البهاء  
 رفته تشریف یافت و بعد از مراجعت چند سنه دیگر در مسرو  
 و عشق آباد بسربرد و در سال ۱۳۳۲ در گذشت و پسرش  
 عبد الحسین در عشق آباد مشهور بود و با جمله متدرجاً  
 جمعی کثیر از ایران و عشق آباد در سمرقند مجتمع بودند مانند

شعبه شرکت امید که شرکاء همه بهائی بودند و مرکزشان در عشق آباد بود و تجارتخانه میرزا عبد الباقی یزدی و حاجی سید ابراهیم رشتی و غیرهم و پیوسته شصت و هفتاد نفر رجال بهائی در سالهای متمادی در سمرقند بودند و بسیاری از ایشان خانواده هم داشتند و محفل روحانی و اجتماعات هفتگی دائر میشد و مبلغین بهائی برای عشق آباد غالباً با آنجا میرفتند.

در تاشکند و در بخارا نیز از عشق آباد وایران رفتند و تبلیغ بسیار کردند و اجتماعی فراهم گردید و در سال ۱۳۱۰ آقا میرزا ابوالفضل و آقا شیخ محمد علی قاضی و عدّه دیگر در آنجا اقامت کردند و بعد از تأسیس مجله خورشید خاور در همه آن حد و نمرات آن بین اهالی توزیع میگشت و آثار صادره برایشان ارسال میشد تا در اثر انقلاب کبیر همه آنراکز متلاشی گردید و هر که توانست مهاجرت اختیار نمود و در قحطی سال ۱۳۳۶ بقایایشان نیز رفتند و کتابهای کتابخانه و حدت مذکور اولاً بکتابخانه محمودیه عشق آباد منتقل گردید.

و اما بهائیان معروف آنحد و در کتر عطاء الله افغان بن عطاء بن محمد اکبر بن محمد خان از طایفه علی زئی و اهل زمین در اورقند ها روزراعت پیشه بود و در ایام قبل بکابل کوچیده بودند و عطاء الله در آنجا متولد گردید و در مکتب کابل خواندن و نوشتن فارسی بیاموخت و چون والدش در قریه دره یعقوب

واقع بیک فرسنگی کابل همیشه زراعت مشغول بود پس از بلوغ  
 بسن ده در آنقریه بکمک پدر مشغول گردید و در ده وازده سال<sup>لکیش</sup>  
 پدروفات یافت و اوپس ازچندی زراعت راترك نمود بخدمت  
 دولتی داخل شد و تا سن بیست سالگی در کابل بآنخدمت  
 مشغول بود و در آنوقت قضایائی رخ داد که امیر عبدالرحمن  
 خان ویرا بترکستان افغانستان تبعید نمود و اولاً جرم جمیع  
 بستگانش گذاشته منفرداً بمزارسخی آمده مقیم گشت و نزد  
 میرزا عبدالعلی نام طبیب بخدمت مشغول شد و طبیب مذکور  
 بهسر خود طبابت تدوین میکرد و پسر در فهم مطالب کند بود و او  
 ناچار در روس راتکرار نموده توضیح میداد و عطاء الله خان  
 بعلت کثرت استماع دروس طبیبیه و مشاهد عملیات و تجربیات  
 سه ساله نزد آن حکیم در فن طب و قوفی حاصل کرد و شهدی  
 از این علم بذائقه اش رسید و از خدمت مذکور خارج شده نزد  
 میر محمد عالم که طبیب حاذقی بود یک سنه علم طب قدیم  
 پرداخت تا در آن علم و عمل و قوفی حاصل نمود آنگاه سمت  
 رسمیت یافته در اداره نظام طبیب قشون گردید و الی سنه  
 سال بد آن وظیفه اشتغال داشت و در آن اثناء سردار  
 اسحق خان که سردار قشون ترکستان افغانستان بود سر  
 بطغیان برداشت و بمقابل عبدالرحمن خان علم مخالفت  
 افراشت و در وتیب سپاه که عبارت از ده هزار قشون بود

برای سرکوبی وی از سپاه کابل بطرف مزارسخی حرکت کرد و اسحق خان نیز قشون خود را که هشت هزار بودند و قسمت نمود به جلوائیشان حرکت داد و در چهار منزلی مزارتلاقی دو لشکر واقع و نارتال افروخته گردید و پس از یکروز محاربه یک قسمت از سپاه امیر عبدالرحمن خان انهزام یافت و عساکر اسحاق خان ایشان را تا قرب کابل تعاقب نمودند ولی قسمت دیگر لشکر که خود سردار اسحق خان در آن بود شکست فاحش خوردند و سپاه کابل ایشان را سرحد روسیه تعاقب کردند و اسحق خان مع پانصد نفر سواران خاصه خود فرار نمود به روسیه داخل شدند و در سمرقند و توابع آن اقامت کردند و دکتر عطاء الله خان از همراهان سردار اسحق خان بود و این در سال ۱۳۰۱ هجری قمری بود که بسمرقند درآمد و تا آن هنگام در آنجا راجده این امر بمشام احدى نرسیده بود و دکتر در آنجا توطان یافت و بهمان شغل طبابت مشغول گردید و ضمناً جراحی بیاموخت و شهرتی حاصل کرد و زنی از تاجیک های شهر اختیار نمود و خانه و اثاث فراهم ساخت و چون آقا میرزا ابوالفضل در سنه ۱۳۰۷ بانول آمد به پند سنه اقامت نمود در کتر عطاء الله خان که محضر سئوالات در مسائل علمی و تکمیل اطلاعات در مراتب این علم بهمه جا و همه کس مراجعه میکرد با وی مرآده نمود و آشنائی حاصل کرد و میرزا او را صاحب لیاقت و استعداد دید و در تبلیغش کوشید تا اینکه او بر حقیقت این امر اطلاع حاصل نمود و

مصدق و مؤمن گشت و نیزیک نفر از رفقاییش د کتر شیر محمد خان نام افغان که شخصی عارف و نطابق بود بتوسطه وی تصدیق نمود و میرزا شرح هرد و را حضور حضرت عبدالبهاء معروض داشت و برای هر یک خطابی کریم صد و ریافت و در آغاز خطاب بشیر محمد خان این بیت مرقوم بود .

در سمرقند است قند اما لبش در بخارا ریافت آن شد مشربش چون از مضمون اشاره این بیت و دیگر اشارات نامقبولیت تصدیق وی مفهوم بود خطاب رابا و نشان ندادند و شیر محمد خان مشغول خرید و فروش چای گردید و در بخارا از حاجسی میرزا محمود افغان و نفی دیگر از تجارت تازه تصدیق ایرانی چای بخرد و مبلغی قرضدار شد و متدرجاً باز زیاد میکرد تا آنکه آن تاجر ایرانی معامله رابا وی قطع کرد و طالب خود را بجدیت خواست در این وقت شیر محمد خان صریحاً تعرض بعقیده کرد و کلمات ناسزای امر برای آن شخص نوشت و قرض خود را انکار نمود و ارسال بخارا داشت و آن شخص تاجر عین نامه او را نزد آقا میرزا ابوالفضل فرستاد و لذا حال تیسری و اعراضش معلوم همه گردید و بعد هم بسمتی رفت و در بین مسلمانان آنجا در خصوص این امر مسائل مبغضانه اظهار داشت ولی د کتر عطاء الله خان در ایمان مستحکم گردید و او اول کسی است که در سمرقند با ایمان بهائی فائز و ثابت است

گشت و خانوادۀ بهائی در آنجا تشکیل کرد و صاحب اعتبار و املاک گردید و خطابات متعدد از قلم میثاق بافتخارش صدوریافت و هائله اش لم یتغیر در آنجا برقرار ماند و سه سفر برای ملاقات بهائیان بعشق آباد مسافرت نمود و محض ابلاغ این امر ببرزگان تراکمه بخیم آنان رفت اولاد و احفاد وی همه بهائی شدند و برادرش شاد الله خان هم در حدود سال ۱۳۲۸ بمرقند رفته نزد وی بایمان بدیعی رسید و داخل زمره اهل بها گردید و چنان منجذب بود که چون به بهائیان میرسید تنک در ریخل گرفته میبوسید و در همان اوائل تصدیق سوی ارض مقدّس شتافته حضور حضرت عبدالبهاء مشرف گردید مراجعت نمود تا آنکه بفتنه در سن جوانی درگذشت و فرزند دکتر مسمی بحیب الله خان نیز از بهائیان ممتاز و علاقه مند باین امر بود و همواره حمایت میکرد و بالاخص هنگامی که امر در سکنه اصلی سمرقند بنای نفوذ گذاشت شدت حرارت از و چنان جلوه کرد که همی در تبلیغ مردم سعی و همت مینمود و منزل و محلشان پیوسته مأمن بهائیان بود و مراد ه و ذهاب و ایاب مسافرین احباب میشد و در سال ۱۳۴۷ دکتر یکی از منازل خود را مسافر خانه برای مسافرین بهائی و مبلغین تخصیص داد و اثاثیه برای آنجا تهیه کرد و بالجمله دکتر عطاء الله خان و نجلیش رایت افراخته این امر و عضو بلکه مؤسس محفل روحانی

در سمرقند و مصداق السابقون السابقون اولئك المقربون  
شدند .

دیگر از معارف اهل ایمان قاری مسیحای تمهید از  
فضلا و ادبا و شمراء و دارای مشرب و ذوق سرشار عرفان و  
مدیر کتابخانه و رحمت الله خان بن قاضی عیسی خان و  
عبد الوهاب الهامی اورنگ، تاشکندی و ملا زکریا که اول مؤمن  
آهک لیک بود و پسرش ملا ابوالقاسم و ملا یونس و ملا یوسف و  
ملا غیاث و ملا عبد الرؤف و عبد الشکور و دیگر از مؤمنین اهمل  
سمرقند عبد المؤمن ستاری فاضل و معروف بتقوی و دینداری  
دیگر او دین ملا محمود از دانشمندان و ناطقین و آقامیرحیدر  
دیگر عبید الله مخدوم و ملا محمد شریف خیاط و ملا محمد امین  
و ملا اسلام و ملا میریونس و رحیم آقا و حیدرخان و برادرش و  
سلطان بای و میرزا عبد الله و امرالله و نورالله و همراه قلی  
و عبد الجبار ستاری برادر عبد المؤمن دیگر حاجی عبد الرحمن  
قاری سیاح تاشکندی مدیر جریده الاصلاح در تاشکند که در  
سال ۱۳۳۵ ملاحظه بقصد ایذاء و قتلش برخاستند و ناچار  
بمشق آباد رفته سه ماه بماند تا فتنه فرونشست و برگشت  
دیگر عبد الغنی و اصفرخان حبیب الرحمن و رستم خواججه  
تاشکندی و اسامی اعضا، محفل روحانی در سال ۱۳۴۷ چنین  
بود دکتر عطا الله خان پسرش حبیب الله خان مسیحی